

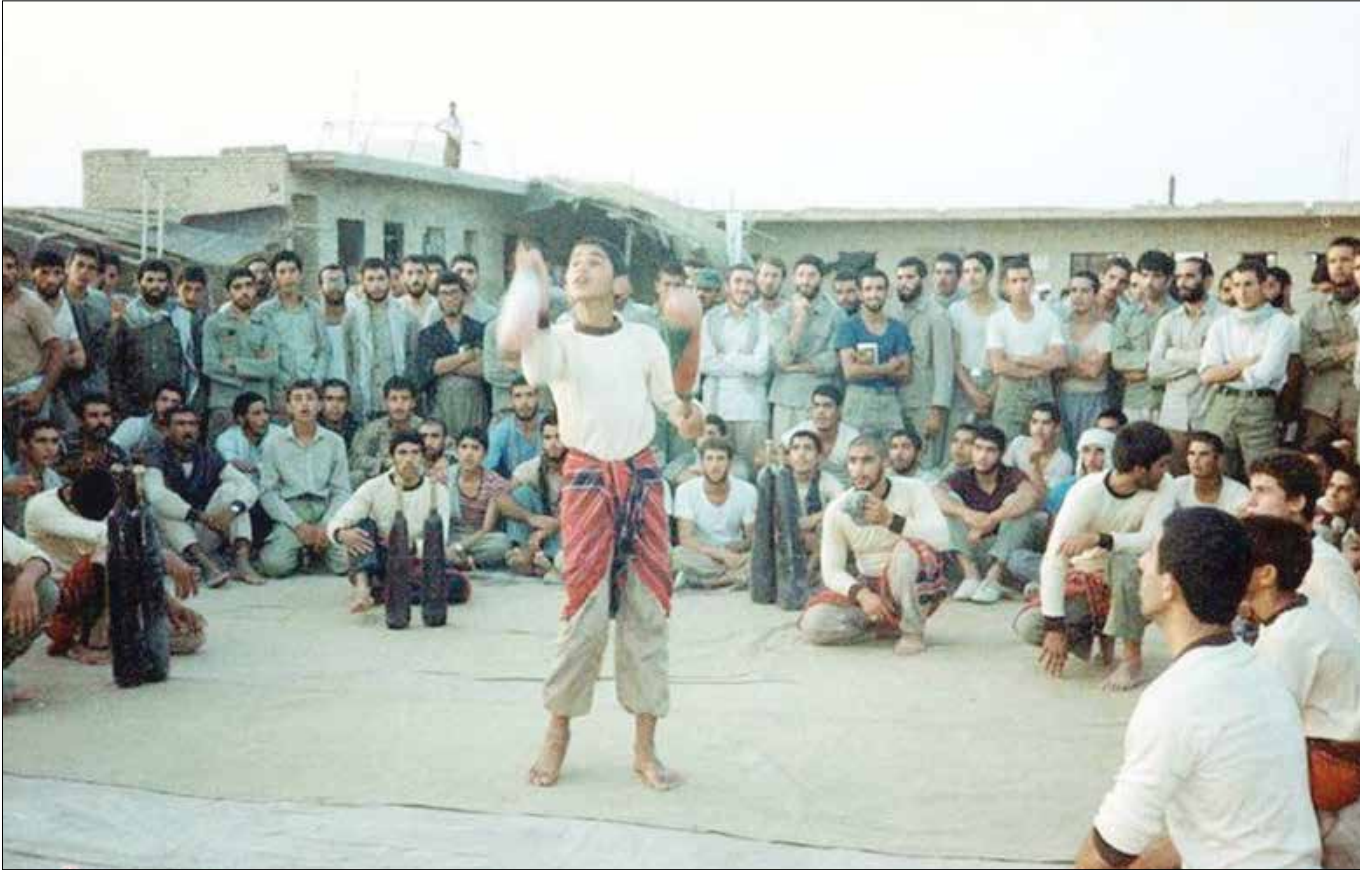
“



شهید سعید طوقانی

شهید ابراهیم هادی

مرجع اصلی در آیین پهلوانی، قهرمانان اساطیری خوشنامی اند که همواره اصول خود را سینه به سینه رواج داده و آیین فتوت و جوانمردی، شامل: مروت، ایثار، فداکاری، یاری مظلومان و بی پناهان، شفقت نسبت به بندگان خدا، وفای به عهد و بالاخره خودشکنی را به صورت صفات ممتاز یک انسان کامل در عمل متجلی ساخته اند. قهرمانانی همچون پوریای ولی، جوانمرد قصاب و... که معرف فرهنگ جوانمردی اند. اینان علاوه بر صفات انسانی، مقید به انجام آدابی بوده و هستند که معرف جوانمردی است. چرا که مسلک و مرام جوانمردان بر پایه فتوت استوار است



تسним

یادکردی از شهدای باستانی کارد در «روز ملی ورزش پهلوانی»

سرافرازانی که از گود زورخانه به اوج شهادت رسیدند

آیین جوانمردی ایرانیان که از ابتدای پیدایش با پهلوانی و زورمندی به عنوان پشتهوان راه و رسم خود همراه بوده، از اواخر قرن دوم هجری به شکل تازه‌ای سر بر آورد. اما آنچه مسلم است، اینکه آیین فتوت و مردانگی که بخشی از آن در قالب فرهنگ زورخانه‌ای متجلی شده، با وجود در برداشتن نشانه‌های بسیاری از فتوت اسلامی، ریشه در رسم پهلوانی و عیاری ایرانیان قبل از اسلام دارد؛ تا آنجا که می‌توان گفت آیین کهن ایرانیان بتدریج و در مجاورت با فرهنگ اسلامی، در آن مستحیل و مروج فتوت اسلامی شده است. در همین راستا ۱۷ شوال، سالروز جنگ خندق که ضمن آن امام اول شیعیان علی ابن ابی طالب(ع) الگوی جوانمردی و شجاعت در تاریخ اسلام، در نبرد با نماد شرک و بت پرستی یعنی عمرو بن عبدود، صورتی کامل از جوانمردی را به نمایش در آورد و شگفتی آفرید، به عنوان روز «فرهنگ پهلوانی و ورزش زورخانه‌ای» با محوریت مقابله با نفس اماره و تلاش برای رضای خدا در راه حق و حقیقت نامیده شده و هر ساله در این روز از حامان فرهنگ پهلوانی و ورزش زورخانه‌ای یادگیری‌های برجسته آن تقدیر به عمل می‌آید.

مرجع اصلی در آیین پهلوانی، قهرمانان اساطیری خوشنامی اند که همواره اصول خود را سینه به سینه رواج داده و آیین فتوت و جوانمردی، شامل: مروت، ایثار، فداکاری، یاری مظلومان و بی پناهان، شفقت نسبت به بندگان خدا، وفای به عهد و بالاخره خودشکنی را به صورت صفات ممتاز یک انسان کامل در عمل متجلی ساخته‌اند. قهرمانانی همچون پوریای ولی، جوانمرد قصاب و... که معرف فرهنگ جوانمردی اند. اینان علاوه بر صفات انسانی، مقید به انجام آدابی بوده و هستند که معرف جوانمردی است. چرا که مسلک و مرام جوانمردان بر پایه فتوت استوار است.

■ جوانمردان در جبهه نبرد

حضور جوانمردانی از سلک پهلوانان ورزش زورخانه‌ای در جبهه‌های حق علیه باطل و دفاع از میهن اسلامی تا پای جان، نشان از استمرار روح تاریخی حاکم بر این نهاد و نماد تاریخی فرهنگ ایرانی داشته و بیانگر پابندی آنان به اصول خود است. اصولی که ریشه در این سه اصل محوری دارد: «هر چه گویی، باید که انجام دهی»، «خلاف راست نگویی و جز راستی نجویی» و «در سختی ها صبر و شکیب پیشه کنی و ملزومات آن را به کار بندی». اصولی کاساز که جوانمردانی همچون شهید ابراهیم هادی آن را به کار گرفتند و روزهای دفاع مقدس دوران درخشش آنان بود. این جوانمردان با جنگ‌های نامنظم خود همچنانکه در حمله مغولان به کشورمان در دسرهای زیادی برای سپاه خان مغول ایجاد کردند، در دسرهای فراوانی برای نیروهای صدام به وجود آورده و آنان را در روزهای اول هجوم با جنگ‌های پارتیزانی و نامنظم خود زمینگیر کردند.

جمع آنان به صورت یک تشکل غیرقابل پیش بینی در ترکیب سایر نیروهای مردمی و در کنار نیروهای ارتش و سپاه، از همان روزهای اول جنگ مانع پیشروی و محاصره شهرهای استان خوزستان که هدف اصلی ارتش بعث عراق بود، شدند و نشان دادند که استقلال و تمامیت کشور از بایسته‌های آنان است. بایسته‌هایی که حاضرند در راه آن جانپازی کنند.

در پژوهش‌های تاریخی در ارتباط با ارزیابی نقش طبقات و نهادهای اجتماعی در دوران دفاع مقدس از آموزه‌ها و جوانمردی جمعیت جوانمردان گودنشین کمتر بادی به میان آمده و از تأثیر حیاتی آنان در هفته‌ها و ماه‌های اول جنگ غفلت شده است. این غفلت که بر اثر غلبه گرایش و نگاه نخبه‌گرای

محققان با محوریت خلاقیت‌های فردی صورت گرفته، بیشتر معطوف به تیپ اجتماعی این جمعیت است که از بازنامایی ارتباط تنگاتنگ آنان با مضامین حماسی اکره دارد و آموزه‌های تعلیمی-القایی این جمعیت را اخلاقی نمی‌شناسد. حال آنکه با نگاهی متفاوت می‌توان به خاستگاه اولیه آنان پی برد و بر آن اساس به تحلیل نقش آنان در جنگ پرداخت و برخی برداشت‌های نادرست موجود را نیز در این مورد اصلاح کرد.

■ **ابراهیم هادی، مقاومت تا شهادت**

یکی از چهره‌های شاخص فرهنگ پهلوانی که آموزه‌های بسیاری را در گود زورخانه آموخت و در جبهه‌های جنگ به کار گرفت شهید سرافراز ابراهیم هادی است. وی که سال ۱۳۳۶ پس از انقلاب وارد آموزش و پرورش شد و همچون معلمی گشوده بود از نوجوانی جذب ایده‌های جوانمردی شد و همچون مردان بزرگ، آرمان‌های بزرگ و متعالی را وچوه همت خویش قرار داد. او هم‌زمان با کار و تحصیل به ورزش زورخانه‌ای روی آورد و در کنار آموختن فنون آن، رسم پهلوانی را نیز فرا گرفت. پس از انقلاب وارد آموزش و پرورش شد و همچون معلمی فداکار به تربیت فرزندان این مرز و بوم پرداخت. ورزش باستانی برای او قبله گاهی بود که آرمان هایش را هم پوشش می‌داد. کما اینکه هرگز از هیچ میدانی پا پس نکشید و مردانه ایستاد. مردانگی او را می‌توان در ارتفاعات سر به فلک کشیده بازی دراز و گیلانغرب تا دشت‌های سوزان جنوب مشاهده کرد. حماسه‌های او در این مناطق هنوز در یادها باقی است. در والفجر مقدمتی پنج روز به همراه بچه‌های گردان کمیل و حنظله در کانال های فکه مقاومت کرد. اما تسلیم نشد. سرانجام در ۲۲ بهمن سال ۱۳۶۲ بعد از فرستادن باقی مانده نیروها به عقب به

تنهایی آنقدر مقاومت کرد تا به شهادت رسید. از آن مقطع به بعد دیگر کسی او را ندید. او همیشه از خدا می‌خواست گمنام بماند. چرا که گمنامی از جمله آموزه‌های رسم پهلوانی است. دعای او در حق خودش شهادت در عین گمنامی بود و خدا هم دعایش را مستجاب کرد.

■ **سعید طوقانی، اصرار بر جهاد**

یکی دیگر از شهدای این عرصه، شهید سعید طوقانی است. وی در سال ۱۳۴۸ در تهران متولد شد و از طریق پدرش با ورزش باستانی و آیین و مسلک آن آشنا شد، چرا که پدرش ازمیل بازان و کباده کشان گود زورخانه بود. سعید از سن چهار - پنج سالگی به این ورزش علاقه‌مند شد و به همراه پدر و برادران بزرگ‌ترش که آن‌ان نیز از جمله ورزشکاران باستانی بودند، در زورخانه حضور می‌یافت. علاقه او به ورزش باستانی باعث شد تا در این زمینه رشد بسیاری کند و با ارائه نمایش های زیبا، تعجب همگان را برانگیزد و لقب «پهلوان کوچولو» را به خود اختصاص دهد. به دنبال اوج گیری نهضت مردمی به رهبری امام خمینی(ره) سعید نیز همراه پدر و برادران در آن شرکت داشت و با سیل خروشان ملت همراه بود. با شروع تجاوز رژیم بعثی عراق به مرزهای نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران در سی و یکم شهریورماه ۱۳۵۹، با وجود آن که سعید سن و سال چندانى نبود، داوطلب اعزام به جبهه شد تا کنار برادران بزرگ‌تر از خود علی، محمد و عمید در خط مقدم حضور یابد. مجروحیت علی و به دنبال آن مفقود شدن محمد در عملیات والفجر ۴ در بهار سال ۱۳۶۲، نه تنها وی را از تصمیم خود منصرف نمی‌کند بلکه مصمم‌تر می‌سازد تا جای برادران مفقود و مجروحش را در جبهه پر کند. وی سرانجام با اصرار فراوان توانست همراه

یادی از شهید محمود شهبازی قائم مقام تیپ ۲۷ محمد رسول الله

سردار گمنام

مرجان قندی
خبرنگار

«ز نور رنگ بریده مهتاب قیف انفجار به جامانده و زمین سوخته و زیر و رو شده اطرافش را دیدم، کاملاً مشخص بود که موشک کاتیوشا با ضرب مهیبی آنجا فرود آمده بود. چند قدمی کنار تر در یک گودال کوچک خون زیادی جمع شده بود. به زحمت خم شدم کف دست راستم را جلو بردم و زدم به لجه خون سرخ محمود شهبازی و بعد دست خون آلودم را با تمام عشقی که به این برادر سفر کرده داشتم، به سرو صورتم کشیدم.» این وصف حال حسین همدانی است از لحظه‌ای که به محل شهادت دوست، فرمانده، هم‌رزم و رفیقش محمود شهبازی رسید.

محمود شهبازی دستجردی سال ۱۳۳۷ در اصفهان به دنیا آمد. و زیر و زبانی، مدرسه ابتدایی را که تمام کرد، وارد دبیرستان احمدیه حکیم ستانی شد. در اصفهان همیشه مجالس قرآن و تفسیر و احکام و معارف برپا است. آن سال ها استاد علی اکبر پرورش در اصفهان کلاس درس معارف اسلامی داشت. کلاس‌هایی که مخاطبش جوان‌هایی بودند که دغدغه دینی و مذهبی داشتند و نمی‌خواستند مسلمان شناسنامه‌ای باشند. محمود هم جزو این جوان‌ها بود. پای درس معارف آقای پرورش می‌نشست و ریشه درخت ایمانش را قوی می‌کرد.

سال ۵۶ که شد محمود دیلمش را گرفت و همان سال هم در کنکور شرکت کرد و در رشته مهندسی صنایع دانشگاه علم و صنعت تهران با گرایش مهندسی سیستمات پذیرفته شد، اما هنوز تازه اول خوابگاه رفتن و زندگی دانشجویی بود که نظاهرات و راهپیمایی‌های قبل از انقلاب شروع شد. دانشجویان هم از این قاعده مستثنی نبودند و محمود جزو رهبران تظاهرات‌های دانشجویی علیه رژیم سابق بود. همین هم شد که موقع آمدن امام به کشور با اینکه بیست سال بیشتر نداشت به دلیل لیاقتی که از خود نشان داده بود، عضو کمیته مردمی استقبال از امام و مسئول برنامه‌ریزی تأمین امنیت امام در بیست زهرا شد، جایی که محمد

بروجردی در دست روی سقف ماشین امام نشسته بود و رفت و آمد مردمی را که کنار ماشین امام حرکت می‌کردند کنترل می‌کرد که خدایی نکرده در طول راه فرودگاه تا بهشت زهرا اتفاقی برای امام نیفتد. ۱۲ روز بعد از آن روز پرماجرا انقلاب پیروز شد. محمود در سپاه پاسداران اسم نوشت و یک پاسدار شد. سپاه تازه داشت نیرو می‌گرفت و هنوز تشکیلات منسجمی نداشت. محمود عضو دفتر هماهنگی ستاد مرکزی سپاه شد. دوره، دوره کشنی ضد انقلاب بود و جدایی طلبی آنها در گوشه و کنار کشور پاسدارهای جوان اسلحه می‌گرفتند و هر طور بود خودشان را به نقاطد گیری می‌رساندند. وضع این بود تا اینکه جنگ شروع شد.

شهریور ۵۹ که جنگ شروع شد، خیلی از پاسدارهای زیده سپاه از جمله محمد بروجردی در کردستان بودند. شش ماهی که از جنگ گذشت محمد بروجردی که فرمانده سپاه کردستان بود، مسئولیت فرماندهی سپاه استان همدان را به محمود شهبازی سپرد. محمود فرمانده مدیری بود. همین هم شد که بعد از آمدش به همدان قبل از همه به صورت میدانی دست به کار جمع کردن اطلاعات شد تا سپاه همدان یک سپاه تشکیلاتی و منسجم باشد. روزها کار محمود رسیدگی به سپاه همدان بود و شب هم که می‌شد در اتاق کوچکی که پشت دفتر کارش بود می‌خوابید.

اواخر فروردین سال ۶۰ بود که محمود برای سرکشی از جبهه قلاویز در سریل دهاب به این منطقه رفت. در دست همان روزها شورای عالی دفاع مقرر کرد هر طور شده باید عملیات جدیدی در جبهه‌ها انجام شود. قرار بود عملیات جدید کمی خج حاکم بر فضای

جبهه‌ها را بشکند. جلسه توجیهی عملیات در یادگان ابودر برگزار شد. بروجردی و محمود هر دو بودند. از آن روز یک پای محمود در منطقه بود و یک پای دیگرش در سپاه همدان برنامه‌ریزی برای تقویت خط دفاعی رزمندگان همدان در جبهه سریل دهاب. کار شناسایی عملیات طول کشید. منافقین هم بیکار نبودند، تابستان و پاییز سال ۶۰ دوره اوج ترور ها بود. ترور پشت ترور بود که انجام می‌دادند. بزرگ‌ترین جنایت‌شان روز هفتم تیر اتفاق



مطلع الفجر بود.

مسئولان به یک سفر معنوی، حج فرستاده شد. همراهی هسفران همدل و همراه هم لذت سفر را دو چندان کرده بود هسفرانی کار آنها این بود که مسیر حدوداً ۲۳ کیلومتری رودخانه کارون تا جاده اهواز به خرمشهر را از همه نظر شناسایی کنند تا روز اول عملیات رزمنده‌های پیاده بتوانند بدون دردسر خودشان را به جاده برسانند. حسن باقری تأکید داشت آنها باید حتماً با کف دستشان آسفالت جاده اهواز خرمشهر را لمس کنند تا با شب عملیات مشکلی برای نیروهای پیاده پیش نیاید. شاید

اگر معدود بازمانده‌های تیم شناسایی نبودند امروز کسی خطا به فرماتدهی محمود شهبازی در محور سلمان و گروه بعدی با فرماندهی محسن زوایی در محور محرم و نیمه شب دوم از دیهیمشت ماه صف رزمنده‌ها با عبور از کارون به خند زدن و با یکسایز موانع پیش رو خودشان را به پشت آسفالت اهواز به خرمشهر رساندند. در این مرحله از عملیات و در همان شب حمله محسن زوایی فرمانده محور محرم به شهادت رسید و کار برای شهبازی سخت‌تر شد. در این مرحله مسئولیت ۱۳ گردان عمل‌کننده که حاصل ادغام نیروهای دو محور محرم و سلمان بود به عهده شهبازی بود. با رسیدن آنها به دژ مرزی کار بر محمود سخت‌تر شد. دائم در سر تا سر خطا به موتور به این طرف و آن طرف می‌رفت و آری بی‌جی زن‌ها را به مقابله با تانک‌های دشمن می‌فرستاد. در چند روز گذشته درست استراحت نکرده بود و هر کس حاج محمود را در خط می‌دید از چهره‌اش می‌فهمید که چقدر به استراحت نیاز دارد

باید می‌خوابید یک خواب آرام این چیزی بود که خدا برایش خواسته بود. سردار شهید محمود شهبازی در روز دوم خرداد ماه ۱۳۶۱، در آستانه «فتح خرمشهر» در عملیات «بیت المقدس»، در اثر اصابت ترکش خمپاره، به فوز عظمی شهادت نایل آمد.